

نگاهی دیگر به واقعه انقطاع وحی

عبدالهادی فقهی‌زاده

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

چکیده:

بخشهای گوناگون قرآن کریم در فاصله‌های زمانی نامرتب و بر طبق مصلحتها و گاه بعد از پرسشها یا رخ دادن برخی حادثه‌ها، بر پیامبر(ص) نازل می‌گردید. یعنی در دوران رسالت، جبرئیل پیوسته بر پیامبر(ص) نازل نشده و «اتصال وحی» در حیات تاریخی صدر اسلام، واقعیت نداشته است. با این همه، بیشتر منابع تاریخی و تفسیری، از وقوع حادثه مهمی پس از نزول نخستین آیات وحیانی، تحت عنوان «انقطاع وحی» یاد کرده و عوامل و شؤون متفاوتی را در شروع و انقضای دوره آن، مطرح ساخته‌اند. این مقاله پس از طرح و نقل مهمترین گزارشهای مربوط به این حادثه در منابع روایی، تاریخی و تفسیری، به بررسی و نقد آنها پرداخته و در این جهت، با استناد به برخی شواهد و قراین، به اصل حدوث واقعه «انقطاع وحی» با ویژگیهای مطرح در روایات مزبور، خدشه وارد کرده و آن را مردود دانسته است.

کلید واژه‌ها: انقطاع وحی، فترت وحی، احتباس وحی و شأن نزول سوره «والضحی».

منظور از پدیده «انقطاع وحی» در این مقاله حادثه‌ای است که از نظر بیشتر مفسران و مورخان کهن و متأخر، در سال اول بعثت و پس از نزول نخستین بخش از آیات وحیانی رخ داده و در پی آن تا مدت زمانی - که آن را از سه روز تا سه سال بر شمرده‌اند - بر پیامبر(ص) وحی نیامده است.

اصل منقطع بودن وحی، یعنی عدم اتصال زمانی نزول آن واقعیتی است انکار ناپذیر که متن قرآن کریم و حیات تاریخی اسلام گواه آن است: «و قرآناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً» (اسراء/ ۱۰۶). و قرآنی [با شکوه] را جزء جزء و بخش بخش

بِرتو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم. در واقع پس از رخداد بعثت، هر لحظه امکان و احتمال رسیدن وحی وجود داشته و فرقی میان شب و روز، سرما و گرما، سفر و حضر یا جنگ و صلح نبوده است. تا جائی که «و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلاً» (فرقان، ۳۲) کافران گفتند: چرا قرآن یکباره و یکجا بر او نازل نشده است؟! [آری] این گونه است [و ما آن بتدریج نازل کردیم] تا از این راه قلبت را استوار گردانیم و آن را به آرامی [بِرتو] خواندیم. جلوه‌هایی از نزول تدریجی و در حقیقت منقطع بودن نزول قرآن را در حادثه‌هایی از تاریخ اسلام می‌توان ملاحظه کرد. از جمله برجسته‌ترین این حوادث، ماجراهای «إفک» و «تحویل قبله» است که پیامبر اکرم (ص) در جریان آن حوادث، روزها و هفته‌ها بی‌صبرانه چشم به راه رسیدن آیات و حیاتی بر جای ماند، اما پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی آیاتی نازل گشت و راجع به آن مسائل سخن گفت.

پدیده نزول تدریجی قرآن همواره در دوران ۲۳ ساله رسالت پیامبر اکرم (ص) برجستگی و ظهور ویژه‌ای داشته و در مراحل گوناگون دعوت اسلامی، محسوس و قابل تصدیق بوده است و در عین حال می‌توان آن را در زمره عوامل تثبیت و ریشه دواندن آیین اسلام نهاد. به بیان دیگر قرآن همچون برقی گذرا، یکباره ندرخشید و آنآ به مثابه ضمانت نامه و سندی کامل ظاهر نشد. همین تدرّج نزول، در مراحل مختلف بامداد دعوت اسلام امیدها در دل تازه مسلمانان برمی‌انگیخت و پیامبر (ص) و اصحاب او را به سوی هدفی بلند پیش می‌برد و در هر برهه آنان را از عنایات الهی برخوردار می‌ساخت. گاه اقدام و حرکت آنان را می‌ستود و روح و اراده آنان را تقویت می‌کرد و بر دردهای آنان مرهم می‌نهاد و پس از هر شکست و پیروزی، درسهایی از امید و فروتنی می‌داد و این چنین بود که قرآن کریم آرام آرام در مقام منبع حیات بخش تمدنی نوین و در حال زایش مطرح گشت. بنابراین می‌توان گفت بخشی از تحرّک تاریخی، اجتماعی و معنوی قرآن در دوره رسالت، وامدار تناوب نزول وحی بر پیامبر اکرم (ص) بوده است (نک: مالک بن نبی، ۱۵۹-۱۶۱).

اعتقاد به وقوع «انقطاع وحی» موردنظر - با اینکه هیچ یک از آیات قرآنی بر آن دلالت ندارد و ظاهراً از دریافت ناصحیحی از آیات مبارک «والضحی واللیل اذا سجی»

ماودعک ربک و ما قلی» ناشی شده است - مورد قبول بیشتر منابع تاریخی و تفسیری کهن و متأخر (تفسیر طبری، کشف الأسرار، مجمع البیان، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر کبیر، تفسیر الجلالین، المیزان، سیره ابن هشام، تاریخ طبری، السیره الحلییه، السیره النبویه ابن کثیر، سیره المصطفی و...) قرار دارد. اختلافهای موجود، بیشتر در باب علل و عوامل پیدایش دوره فترت و تعیین نخستین سوره بعد از انقطاع و شأن نزول‌های آن و توجیهاتی است که در این میان پدید آمده است.

روایات شأن نزول سوره «الضحی»

۱- پیامبر اکرم (ص) بیمار شد و یکی دو شب نتوانست از جای خود برخیزد. ام‌جمیل، زن ابولهب - (طبرسی، ۷۶۴/۱۰؛ فخر رازی ۲۱۰/۳۱؛ ابن کثیر، ۴۱۴/۱)، یا خواهر ابوسفیان (نک: میبیدی، ۵۲۳/۱۰) نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد! امیدارم که شیطان تو را ترک کرده باشد! دو سه شب است که او را نزد تو نمی‌بینم. به دنبال سخن این زن بود که خداوند متعال آیات سوره «الضحی» را نازل کرد (بخاری، ۵۶۴/۶؛ زمخسری، ۷۶۶/۴؛ غازی عنایه، ۴۱۰).

۲- خوله خدمتکار رسول خدا (ص) می‌گوید: توله سگی وارد خانه پیامبر اکرم (ص) شد و زیر سریر آن حضرت رفت و همانجا ماند و سرانجام در همان مکان مرد. پس از این ماجرا، چهار روز سپری گشت و وحی نازل نشد. پیامبر (ص) فرمود: ای خوله! در خانه ما چه اتفاقی افتاده است که جبرئیل نزد من نمی‌آید؟ با خود گفتم چه خوب است که خانه را سر و سامان دهم و آب و جارو کنم؛ پس جارو را زیر تخت کشاندم و آن توله سگ را بیرون آوردم. آنگاه رسول خدا (ص) را دیدم که چانه و محاسنش می‌لرزید. معمولاً وقتی بر آن حضرت وحی نازل می‌شد براندامش لرزه می‌افتاد. آری از پی نظافت خانه پیامبر (ص) بود که سوره «الضحی» نازل گردید (واحدی، ۳۰۲؛ میبیدی، ۵۲۲/۱؛ حجتی، ۱۸۲-۱۸۱).

شبهه این روایت خبری است که می‌گوید: «بعضی از زنان رسول، سگ بچه در سرای برده بودند و می‌پرورند بی علم رسول. چون وحی آمد، رسول گفت: یا جبرئیل! چرا چندین روز نیامدی؟ گفت: ندانی که ما در سرایی نویم که در آنجا سگ باشد یا صورت

(=مجسمه)؟» (گازر، ۱۰/۳۸۶). باز مشابه همین مضمون آورده اند که «لأنَّ جرواً للحسن والحسين كان في بيته» یعنی، علت تأخیر وحی آن بوده که توله‌ای برای حسن و حسین (ع) در خانه رسول خدا (ص) بوده است (نک: سیدعلوی، ۱۲۳ به نقل از غرائب القرآن و رغائب الفرقان)!

۳- برخی مسلمانان گفتند: ای رسول خدا (ص)! مدتی است که وحی بر تو نازل نمی‌شود، فرمود: چگونه بر من وحی نازل گردد در حالی که شما دستان و انگشتان خود را نمی‌شوید و ناخنهای خود را کوتاه نمی‌کنید. آنگاه خداوند متعال جبرئیل را فرستاد و سوره «والضحی» را آورد. وقتی جبرئیل به حضور پیامبر (ص) رسید، به او گفت: نیامدی تا این که دلم از شوق دیدار تو لبریز گشت. جبرئیل گفت: اشتیاق من به دیدار تو افزونتر بوده است؛ بنده‌ای مأمور هستم و جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آیم (طبرسی، ۱۰/۷۶۴).

۴- یهودیان از پیامبر (ص) راجع به «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و «روح» پرسیدند. آن حضرت (ص) پاسخ داد: فردا به شما خبر خواهم داد و «ان شاء الله» نگفت، پس از این حادثه چند روز وحی منقطع گشت. چون پیامبر (ص) از شمانت دشمنان اندوهگین شد، سوره «والضحی» فرود آمد تا قلب آن حضرت (ص) را تسلی بخشد (همانجا).

۵- ابوالجارود (جارود بن منذر همدانی) از امام باقر (ع) روایت می‌کند که جبرئیل مدتی در نزول وحی تأخیر کرد، چندان که رسول خدا (ص) بی‌تاب شد و مسأله را با خدیجه (س) در میان نهاد. خدیجه (س) گفت: شاید خدا تو را فراموش کرده باشد. پس از این سخن بود که خداوند آیات سوره «والضحی» را نازل کرد (بحرانی، ۴/۴۳۷؛ همچنین نک: طبری، تفسیر، ۳۰/۲۳۲؛ تاریخ، ۲/۴۸؛ علی بن ابراهیم قمی، ۲/۴۲۸).

۶- مدتی نزول وحی بر پیامبر اکرم (ص) تأخیر افتاد. از این رو شکوه کنان به خدیجه گفت: «ان ربی ودّعی وقلانی»، خداوند مرا از یاد برده و دشمن گرفته است. خدیجه در پاسخ اظهار داشت: هرگز چنین نیست؛ سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخته و جامه کرامت بر بالای تو پوشانده است. این جز تأخیر چیز دیگری نیست. اینجا بود که آیه «ما ودّع ربک و ما قلی» نازل شد (فخر رازی، ۳۱/۲۱۰).

برخی توجیحات:

گروهی از دانشمندان پیش آمدن واقعه «انقطاع وحی» را به آن جهت می‌دانند که نگرانی پیامبر اکرم (ص) از برانگیخته شدنش به رسالت از میان برود و شوق او افزون گردد و برای دریافت وحی آماده‌تر شود (طلبه بدوی، ۳۹؛ رامیار، ۷۲). اما باید توجه داشت که دسته‌ای از روایات موجود در این زمینه، دوره احتباس وحی را از ناگوارترین و سخت‌ترین ایام زندگانی پیامبر اکرم (ص) معرفی کرده‌اند و بیانگر این نکته‌اند که در این مدّت، خور و خواب و آرامش حضرت رسول (ص) سخت دچار اختلال شده بود، چندان که گاه به قله کوهها می‌رفت و در حالت حزن و دلتنگی چنان وسوسه‌ای وجود او را فرا می‌گرفت که بارها نزدیک بود خود را از فراز کوه به زیر اندازد (نک: رمضان البوطی، ۸۷؛ رامیار، ۷۲؛ هیکل، ۱۳۸).

برخی دیگر حصول فترت وحی را به هدف تقویت دل و جان پیامبر (ص) برای تحمّل بار سنگین کلام و حیانی می‌دانند که قرار بوده پس از سپری شدن دوران انقطاع، پی در پی نازل گردد (دویدار، ۱۲۵). اما اینان در ضمن گزارشها و نقلهای مربوط به احتباس وحی، پیامبر اکرم (ص) را نسبت به اصل آسمانی بودن آیات نازل و غیر شیطانی بودن وحی، آنقدر بدگمان معرفی می‌کنند (نک: فخر رازی، ۳۱/۲۱۰؛ دویدار، ۱۲۵-۱۲۲) که هدف و انگیزه احتمالی نخستین از یادها رخت برمی‌بندد.

همچنین گروهی از مفسران رخداده احتباس وحی را ابزاری جهت مؤاخذه پیامبر (ص) بر نگفتن انشاءالله در پاسخ به سؤالات یهودیان و وسیله‌ای برای راهنمایی و هدایت او در مواجهه با مسائل نوین دانسته‌اند (حقی برسوی، ۱۰/۴۵۴؛ شریعتی، ۲۲۰). بعضی دیگر از نویسندگان واقعه انقطاع وحی را به مثابه گواه و دلیلی بر غیر نفسانی و غیر وجدانی بودن وحی قرآنی اتخاذ کرده و کوشیده‌اند که از این راه اثبات کنند: اگر کلام و حیانی قرآن کریم پرورده ذهن و قوای درونی و شخصیت باطنی شخص پیامبر (ص) بود، هرگز انقطاعی پدید نمی‌آمد و حصول این انقطاع موقت در واقع نشان دهنده الهی بودن قرآن و جدایی فرستنده پیام آسمانی و گیرنده وحی از همدیگر است (نک: دویدار، ۸۶؛ فخر رازی، ۲۱۱؛ صبحی صالح، ۳۷).

در این خصوص باید گفت: اصل مدعای این قبیل دانشمندان واقعی و قابل قبول

است و ادله فراوانی بر آن دلالت می‌کند که در اینجا مجال پرداختن به همه آنها وجود ندارد. بی شک منبع علوم بیکران داعیان راستین بعثت و وحی، شخصیت باطنی آنان نبوده است. گیرندگان وحی نبوی نیز معارف خود را کاملاً وابسته به خداوند عالم و مقتدر بر شمرده و خویشتن را در این حوزه هیچکاره دانسته‌اند. توجه به چند نمونه از آیات قرآن کریم در این جهت راهگشا است:

۱- «و لولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوك و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً» (نساء، ۱۱۳)؛ و اگر فضل و رحمت الهی بر تو نبود، گروهی از ایشان آهنگ آن می‌کردند که تو را از راه به در کنند و [الی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی‌کنند و هیچ‌گونه زیان و ضرری به تو نمی‌رسانند و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ است.

۲- «قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی» (انعام، ۵۰) بگو: من به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است، و غیب [نیز] نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. صرفاً آنچه را به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم و بس.

۳- «قل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادراکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله أفلا تعقلون» (یونس، ۱۶) بگو: اگر خدا می‌خواست آن [= قرآن] را به شما نمی‌خواندم و [خدا] شما را از آن آگاه نمی‌گردانید. پیش از [آوردن] آن روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. چرا تعقل نمی‌کنید؟

از این گذشته، نفس نزول تدریجی و انتظارهای مکرر و گاه طولانی پیامبر(ص) برای فرود آمدن پیام آسمانی، خود گواه روشنی است بر بطلان دیدگاه و نظریه‌ای که تلاش می‌کند نبوت و وحی پیامبران را محصول و برآیند «تبلیور شخصیت باطنی» خود پیامبران معرفی سازد. بنابراین، با در دست داشتن ادله قاطع قرآنی و علمی بر رد این نظریه - که در جای خود قابل طرح و پی‌گیری است - دیگر حاجت نیست که واقعه «انقطاع وحی» را همچون دلیلی بر انکار آن دیدگاه نادرست بدانیم. اگر

اصل حادثه با کیفیت پیش گفته، ثابت، و غیر قابل خدشه بود، می توانست به عنوان دلیلی دیگر در کنار سایر دلایل بر بطلان نظریه مزبور مطرح گردد، حال آنکه - بر اساس آنچه در ادامه از نظر خواهد گذشت - اصل وقوع انقطاع وحی با خصوصیات مطرح شده برای آن، محل اشکال است و از این نظر باید از طرح آن واقعه در مقام دلیلی بر ردّ نظریه «انعکاس شخصیت باطنی پیامبران در سخنانی که آنان وحی اش می خوانند» چشم پوشی کرد.

تأملی در روایات:

طبق مضمون نخستین روایت، زنی از مشرکان مکه نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: «ای محمد! امیدوارم شیطان تو را ترک کرده باشد! دو سه شب است که او را نزد تو نمی بینم» او همین سخن موجب سپری شدن دوره فترت وحی شده و به دنبال آن سوره «الضحی» نازل گردیده است، ولی سؤال اساسی در این زمینه آن است که آن زن و بقیه مشرکان چگونه و از کجا می دانستند که وحی منقطع شده است تا شماتت کنان موضوع را به رخ پیامبر (ص) بکشند؟ (نک: عبده، ۱۰۹؛ مغنیه، ۵۷۸/۷). در آغاز بعثت جز خدیجه و علی (ع) کسی از مسأله نزول وحی بر پیامبر اکرم (ص) اطلاعی نداشته تا در این باره سخنی اظهار کند. به کار رفتن این تعبیر و اراده معنای ضمنی آن (= الهام کردن شیطان به پیامبر) به ظن غالب ناشی از آن است که مخالفان و منکران معاصر پیامبر (ص) اولاً او را شاعر می دانسته و ثانیاً شاعران را افرادی برمی شمردند که جن یا شیطان در آنان حلول می کند: «بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر» (انبیاء، ۵)، «و یقولون ائنا لتارکوا آلہتنا لشاعر مجنون» (صافات، ۳۶). توجه کنید: مجنون یعنی جن زده.

در دومین روایت، وجود توله سگ مرده ای در خانه رسول خدا (ص) سبب احتباس وحی شده است. بعضی از محققان در این باره معتقدند که قضیه تأخیر جبرئیل برای نزول وحی - به علت وجود توله سگی که در زیر تخت پیامبر اکرم (ص) مرده بود - قضیه و داستانی مشهور^۱ است، اما این قضیه را سبب نزول آیات سوره الضحی شمردن باید

۱. مدار حدیث مشهور آن است که در میان مردم شهرت داشته باشد هر چند موضوع مجعول باشد.

«غریب»^۱ تلقی کرد، علاوه بر آن که در سلسله اسناد آن کسی به چشم می خورد که در رجال حدیث ناشناخته و مجهول است (حجتی، ۱۸۳-۱۸۲) و از این رو نمی توان و نباید به این روایت اعتنا کرد. قابل ذکر است که برخی از محققان با وجود شهرت این روایت، به طور کلی آن را «شاذ» و غیرقابل اعتنا معرفی کرده اند (آلوسی، ۱۰/۴۵۴). افزون بر این که اساساً سگ بازی و نگاه داشتن توله نه با وضع همسران رسول خدا (ص) مناسبتی دارد و نه با فرزندان وحی و امامت، حسن و حسین (ع). از این هم که بگذریم، هم سوره «والضحی» و هم سوره «مدثر» - با توجه به اختلافی که در میان دانشمندان در زمینه تعیین اولین سوره نازل پس از فترت وحی وجود دارد - هر دو مکی اند و امام حسن و امام حسین (ع) هر دو در مدینه و در سالهای پس از هجرت، یعنی سالها بعد از نزول اولین آیات نازل بر پیامبر اکرم (ص) به دنیا آمده اند. علاوه بر اینها پیامبر (ص) در مکه جز خدیجه (س) همسری نداشته و پس از وفات او در سال دهم بعثت، هر چند با سوده ازدواج کرده و بعد هم با عایشه عقد بسته بوده، اما عروسی در مدینه صورت گرفته است (سید علوی، ۱۲۴). بنابراین به هیچ روی نمی توان به صحت مفاد این گونه روایات اطمینان یافت.

در سومین روایت، بلند بودن ناخنهای اصحاب پیامبر (ص) و کثیفی دستهای آنان سبب انقطاع وحی عنوان شده است. سؤالی که در این زمینه می توان مطرح کرد این است که مگر پیامبر اکرم (ص) در بدو رسالت و آغازین روزهای نزول وحی چه تعداد صحابه داشته است؟ و اساساً چه ارتباط معقولی میان این دو مسأله وجود دارد؟ به عبارت دیگر ثبوت فرضی چنین مسأله ای نیز نمی تواند باعث انقطاع و احتباس وحی شود، بخصوص در ایامی که ظاهراً پیامبر اکرم (ص) بیشترین نیاز را بدان داشته است. سؤال دیگر آن است که مگر در طول دوران ۲۳ ساله رسالت، همواره و در تمامی مراحل امکان آن وجود داشت که اصحاب - که شمار آنان پیوسته رو به افزایش نهاده بود و اندک اندک خرد و کلان جامعه عربی آن روز به جمع آنان می پیوستند - همیشه شؤون نظافت و پاکیزگی را در حد مطلوب و قابل قبولی رعایت کنند؟ حداکثر آنچه در این زمینه می توان

۱. حدیث غریب حدیثی است که تنها یک راوی در یکی از طبقات بعد از صحابه آن را روایت کرده باشد.

مطرح کرد آن است که فرو گذاشتن جانب نظافت «ترک اولی» بی بوده است که بهتر بوده
بیش از پیش بدان محافظت شود و از این جهت هرگز نمی توان آن را به مثابه عاملی برای
احتباس وحی مطرح کرد.

بنابر چهارمین روایت، پیامبر(ص) پاسخ به سؤال یهودیان را در باره «ذی القرنین»،
«اصحاب کهف» و «روح»، بی ذکر «ان شاء الله» به روز بعد احاله کرد و این باعث انقطاع
وحی شده است. در این خصوص لازم به ذکر است که اصل وقوع این حادثه را پاره‌ای از
مستشرقان مانند «مارگلیوت» منکر شده‌اند (رامیار، ۹۵)؛ هر چند به نظر می‌رسد اصل
سؤال عده‌ای از پیامبر اکرم(ص) راجع به چند مسأله پیش گفته واقعیت داشته است.
آیات ۲۳ و ۲۴ از سوره مبارک کهف گواه این مسأله است و به مسلمانان و در رأس آنان
پیامبر اکرم(ص) می‌آموزد که همیشه «استثناء» کنند؛ یعنی «ان شاء الله» بگویند: «و لا
تقولنّ لشیء انی فاعل ذلک غداً الا ان یشاء الله».

اما پرسش یهود از پیامبر(ص) به سال ۷ بعثت مربوط است که قریشیان - علی
القاعده پس از درک امر خطیر پیشرفت اسلام - هیأتی به جانب مدینه رهسپار کردند تا
حقیقت رسالت پیامبر(ص) را با دانشمندان یهود در میان بگذارند و آنان به اعضای
هیأت دو نفره قریش (نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط) پیشنهاد کردند که آن سه
موضوع را از محمد(ص) بپرسند (ابن سحاق، ۱۴۱-۱۴۲؛ معرفت، ۱/۱۶۴؛ نیز نک:
طبری، تفسیر، ۱۵/۲۲۸). همچنین نقل است که «چون جبرئیل فرود آمد و
سورت «کهف» فرود آورد سید عظیم خرم شد و شاد گشت. بعد از آن با جبرئیل عتاب
کرد و گفت: ای جبرئیل! دیر باز آمدی تا مرا گمانها و اندیشه‌های مختلف افتاد. جبرئیل
گفت: ای محمد، ما به فرمان خدای فرود می‌توانیم آمدن. و سبب دیر آمدن من ای
محمد! آن بود که چون کافران از تو سؤال کردند تو ایشان را وعده دادی که فردا جواب
سؤالهای شما باز دهم و نگفتی ان شاء الله. پس ما به غرامت آن که تو کلمه ان شاء الله
فراموش کردی، چند روز قدم از تو بازگرفتیم» (ابن اسحاق، ۱۴۳). در هر حال، سوره
کهف به لحاظ مرتبه نزول پس از سوره غاشیه و آن، پس از سوره زاریات قرار داد
(زنجان، ۶۰-۵۶) که نزول هیچ کدام از آنها به آغاز دوره مکی مربوط نیست و ناگفته
خود روشن است که از نظر مفسران و مورخان وقوع «انقطاع وحی» به مراحل نخستین

نزول آیات و سور و حیانی و دوران مکی برمی‌گردد. بنابر این ارتباطی میان این پرسشها و فترت وحی مصطلح، وجود ندارد.

در پنجمین روایت، ایراد سخنی منسوب به حضرت خدیجه (س) احتباس وحی را سبب شده است، اما سؤال این است که آیا اساساً می‌توان باور کرد که چنین سخن سخیف و بی‌پایه‌ای از حضرت خدیجه (س) صادر شده باشد؟ (رامیار، ۷۳؛ همچنین برای توضیحات بیشتر نک: سبحانی، ۱/۲۴۷).

و بالاخره، آخرین روایت این بدگمانی را به خود پیامبر (ص) نسبت داده و ابراز این شک و تردید را از زبان حضرت (ص) دستاویز انقطاع وحی معرفی کرده است. حال آنکه بنا به نقل فخر رازی، عالمان علم اصول این روایت را مطعون قلمداد کرده و گفته‌اند: «هرگز شایسته [مقام] «رسول» نیست که گمان برد که خداوند او را ترک کرده و دشمن گرفته است، بلکه بدیهی است که در حکمت الهی، عزل نبی از نبوت جائز نیست و نزول وحی اصولاً بنا به مصالح خاصی است و از این رو، گاه ممکن است که نزول آن به تأخیر بیفتد» (۲۰۹/۳۱). فخر رازی در این زمینه احتمالی را مطرح می‌کند و آن این که شاید منظور پیامبر (ص) از ایراد این سخن، امتحان و اختبار میزان علم و اطمینان خدیجه (س) بوده است (همان، ۲۱۱).

در هر صورت، شخص پیامبر تا واجد مجموعه صفات برجسته و شرایط خاصی از جمله اطمینان و آرامش خاطر، اعتماد و توکل نباشد، مقام نبوت به او داده نمی‌شود. هدایت و بصیرت خدا دادی در پیدایش این حالات نقش اساسی دارد: «قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة من ربی انا و من اتبعنی» (یوسف، ۱۰۸). از این رو، ما برآنیم که این گونه تردیدها و بدگمانی‌ها هیچ‌گاه پس از برانگیخته شدن پیامبر (ص) به مقام رسالت، در وجود وی سابقه نداشته است و در انتساب این قبیل شکها و هراسها، آموزه‌های اسرائیلی (اسرائیلیات) موجود در منابع ناپالوده روائی، نقش اساسی ایفاء کرده‌اند. بنابراین، جهت روشن شدن مطلب به یادکرد دو حدیث از امام ابو عبد الله جعفر صادق (ع) بسنده می‌کنیم:

زرارة بن اعین از حضرت امام صادق (ع) می‌پرسد: «کیف لم یخف رسول الله (ص) فیما یأتیه من قبل الله: أن ینزل من السماء یترغ به الشیطان؟» یعنی «چگونه بود که رسول خدا

(ص) هراسی در دل نداشت که شاید آنچه از طرف خدا به او وحی می شد از القائات شیطان باشد؟ و امام پاسخ می فرماید: «انَّ اللّٰهَ اِذَا اتَّخَذَ عَبْدًا رَسُوْلًا اَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِيْنَةَ وَالْوَقَارَ فَكَانَ الَّذِيْ يَأْتِيْهِ مِنْ قَبْلِ اللّٰهِ مِثْلَ الَّذِيْ يَرَاهُ بَعِيْنُهُ»؛ یعنی «خداوند هرگاه بنده‌ای را به رسالت برمی‌انگیخت» دل او را چندان آرام و مطمئن می‌ساخت که گویی آنچه را که به او وحی می‌شد، به چشم می‌دید» (مجلسی، ۱۸/۲۶۲؛ جعفر مرتضی، ۱/۲۳۳).

در ضمن روایتی دیگر از حضرت امام صادق سؤال کرده‌اند که: «کیف علمت الرسل انها رسل؟» یعنی انبیاء چگونه می‌دانستند که به رسالت مبعوث شده‌اند؟ و امام (ع) پاسخ فرمود: «كشفت عنهم الغطاء». پرده از مقابل آنها برداشته می‌شد (مجلسی، ۱۱/۵۶؛ جعفر مرتضی، ۱/۲۳۳).

شیخ طبرسی در این باره می‌نویسد: «انَّ اللّٰهَ لَا يُوحِي الی رَسُوْلِهِ اِلَّا بِالْبِرَاهِيْنِ النَّيْرَةِ وَالْاَيَاتِ الْبَيِّنَةِ الدَّالَّةِ عَلٰی اَنْ مَا يُوحِي اِلَيْهِ اَتَمَّا هُوَ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی فَلَا يَحْتَاجُ اِلَى شَيْءٍ سِوَاهَا وَلَا يَجْزَعُ وَلَا يَفْزَعُ وَلَا يَفْرَقُ» (۱۰/۳۸۴)؛ ترجمه: خداوند هرگاه بفرستاده‌اش وحی می‌فرستاد، آن را با براهینی روشن و علائم آشکار همراه می‌ساخت که الهی بودنش را نشان دهد. از این رو، رسول پس از دریافت وحی، دیگر به چیزی جز آن نیاز نداشت [تا آسمانی بودن آن را اثبات کند] و نمی‌هراسید و ترسانده نمی‌شد و بر خود نمی‌لرزید.

اختلافی دیگر

از دیگر اضطراباتی که در روایات انقطاع وحی قابل ملاحظه است آن که بیشتر روایات، سوره «والضحی» و برخی از آنها سوره مدثر را نخستین سوره نازل پس از ختم دوره فترت معرفی کرده‌اند و بدین وسیله در حقیقت، شأن نزولهای پیشین را در نزول سوره مدثر نقش آفرین دانسته‌اند.

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود: «فبینما أنا أمشی سمعت صوتاً من السماء فرفعت بصري قبل السماء فإذا الملك الذي جاءني بحراء قاعد على كرسي بين السماء والأرض فجثيت فرقاً منه حتى هويت الى الارض فجثت اهلي فقلت زملوني! زملوني! فأنزل اليه «يا ايها المدثر...» ثم حمى الوحي و تتابع» (بخاری،

۵۴۹/۶؛ عسقلانی، ۲۷/۱؛ ابن‌کثیر، ۴۱۲/۱؛ حلبی، ۲۵۱/۱؛ معرفت، ۹۵/۱؛ یعنی [در آخرین روز دوره انقطاع وحی، هنگامی که از حراء فرود آمدم] در میانه راه ندایی از آسمان شنیدم، پس سر برافراشتم. در آنجا همان فرشته‌ای را دیدم که در حراء به نزد من آمده بود، نشسته بر کرسی، میان آسمان و زمین. ترسی از او به دلم راه یافت، چندان که بر زمین افتادم. پس به خانه باز گشتم و گفتم: زملونی! زملونی! آنگاه خداوند آیات سورۀ مدثر را نازل فرمود و پس از آن، وحی پی در پی ادامه یافت.

گفتنی است صبحی صالح با استناد به روایت بالا، نزول سورۀ والضحی را پس از سپری شدن انقطاع وحی، خطایی آشکار دانسته و نزول سورۀ مدثر را پس از آن واقعه مورد تأکید قرار داده است (۳۶-۳۷).

شایان ذکر است که برخی از مورخان تصریح کرده‌اند که سورۀ مدثر بلافاصله پس از سورۀ علق و در روز دوم بعثت نازل شده است (یعقوبی، ۱۳/۲؛ آیتی، ۸۸). نیز پاره‌ای از محققان تاریخ قرآن، سورۀ والضحی را یازدهمین سورۀ نازلۀ قلمداد کرده و نزول ده سورۀ علق، قلم، مزمل، مدثر، تبت، تکویر، اعلی، انشراح، والعصر و والفجر را بر آن مقدم دانسته‌اند (زنجانی، ۶۲).

توجه به این نکته نیز حائز اهمیت فراوان است که اصولاً پیامبر اکرم (ص) پس از گذشت مدتی کوتاه از نزول اولین بخشها از آیات قرآن، پرچم دعوت اسلامی را بردوش گرفت و از این رو، اقدامات و رفتارهایی از خود نشان می‌داد که خواه ناخواه توجّه مشرکان را به اصل موضوع دعوت معطوف می‌کرد. عقیف‌کندی در مقام نقل ماجرابی مربوط به اولین روزهای بعثت پیامبر اکرم (ص) می‌گوید: «در دوران جاهلیت به مکه رفتم تا برای خانواده خود از پارچه‌ها و عطر آنجا خریداری کنم. پس نزد عباس بن عبدالمطلب که مردی تجارت پیشه بود، رو به کعبه نشسته بودم که خورشید به آسمان برآمد و به زوال رسید. ناگاه جوانی آمد و چشم به آسمان دوخت و آنگاه رو به کعبه ایستاد. اندک زمانی گذشت که پسری از راه رسید و دست راست وی ایستاد و طولی نکشید که زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد. پس جوان به رکوع رفت و آن پسر و زن هم رکوع کردند و چون سر از رکوع برداشت، آنان هم سر از رکوع برداشتند. آنگاه به سجده رفت و آن پسر و زن سجده کردند. به عباس گفتم: امری است عظیم. گفت: آری، امری

است عظیم، این جوان را می شناسی؟ گفتم نه: گفت: این «محمد بن عبدالله» برادرزاده من است. این را می شناسی؟ این هم «علی» برادر زاده من است. این زن را می شناسی؟ این هم «خدیجه» دختر «خوبلد» همسر اوست. اکنون این برادرزاده ام می گوید که پروردگار آسمان و زمین او را به این دین که بر آن است، مأمور ساخته است. به خدا قسم که در تمام روی زمین جز این سه نفر، احدی بر این دین نیست» (طبری، ۲/۵۶-۵۷؛ ابن اثیر، ۳/۴۱۴-۴۱۵؛ آیتی ۹۱-۹۲). با این همه، مشرکان در این دوره از آنجا که پیامبر (ص) هنوز آشکارا متعرض بت پرستی و سنتهای جاهلی نیاکان ایشان نشده بود، از درک اهداف بلند دعوت، عاجز مانده بودند. به هر حال، پیامبر (ص) در این مدت که حدود سه سال به طول انجامیده است توانست گروهی چند ده نفره را از نخستین پیروان آیین اسلام گرداگرد خود جمع کند، تا آنکه سرانجام آیه مبارک «فاصدع بما تؤمر» (حجر، ۹۴) نازل شد و پیامبر (ص) را مأمور ساخت که محتوا و اهداف دعوت خویش را آشکارا تبلیغ کند.

براین اساس، به نظر می رسد پیامبر اکرم (ص) این گونه رفتارهای تبلیغی را بر مبنای آیه ای از قرآن که پیش از این دوره در روزهای نخستین بعثت بر او نازل شده بوده انجام داده باشد، یعنی «یا ایها المدثر قم فأنذر» (مدثر، ۱-۲)، نه اینکه امر به انذار در سوره مدثر، به دنبال سپری شدن دوران انقطاع وحی - بخصوص آنکه مدت زمان آن را طولانی تلقی کنیم - آمده باشد. براین پایه، قول یعقوبی مبنی بر نزول سوره مدثر در دومین روز از بعثت، ظاهراً صحیحتر است.

تأویلاتی در باره «والضحی واللیل اذا سجدی»

عده ای از مفسران در مقام تفسیر آیات سوره «والضحی» گمان برده اند که مراد از «ضحی»، نور وحی و منظور از «لیل» دوره انقطاع وحی است (سیوطی، ۴/۵۹؛ فخر رازی، ۳۱/۲۱۰؛ طباطبائی، ۲۰/۳۱۰). جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در این زمینه می نویسد: «از موارد لطیف قسم در قرآن «والضحی واللیل اذا سجدی» است که در ضمن آن، خداوند متعال [تلویحاً] بر اکرام پیامبر (ص) و نعمت بخشیدن به او سوگند یاد کرده است... تأمل کن در مطابقت این قسم - که نور بامداد است که پس از تاریکی شب

فرا می‌رسد - با مقسم علیه - که نور وحی است. این آیات پس از حبس و دیر شدن وحی، بر آن حضرت (ص) فرود آمد تا جایی که به خاطر دیر شدن آن، دشمنان آن جناب طعنه زدند و گفتند: محمد (ص) را پروردگارش ترک کرد - پس خداوند به روشنایی روز پس از تاریکی شب سوگند یاد فرمود بر روشنایی وحی و نور آن پس از تاریکی احتباس و دیر شدن آن».

فخر رازی نیز در این باره احتمال می‌دهد که مراد از «ضحی»، رسالت پیامبر (ص) و مقصود از «لیل» زمان احتباس وحی باشد، چون معتقد است در دوران نزول، آرامش و انس حاصل می‌گردد و در دوره انقطاع وحی، ترس و وحشت. وی علاوه بر این احتمال، وجوه دیگری را نیز در تفسیر «ضحی» و «لیل» مطرح ساخته که اشاره به پاره‌ای از آنها در اینجا خالی از فایده نیست. از نظر وی چندان بعید نیست و محتمل آن است که مراد از «ضحی»، چهره و رخساره پیامبر (ص) و مقصود از «لیل» موی آن حضرت (ص) باشد و به همین ترتیب، «ضحی» مردان اهل بیت او و «لیل» زنان آنان، «ضحی» نور علم خداوند که دانای آشکار و نهان است و «لیل» عفو و بخشایش الهی که پوشاننده عیبهاست، «ضحی» کمال عقل و «لیل» حالت مرگ آدمی، بالاخره «ضحی» اشاره به درخشش اسلام و «لیل» کنایتی از غربت نهایی آئین محمد (ص).

از این رو، شاید بدینانه نباشد که بگوییم: اعتقاد پیشینی برخی مفسران در خصوص ثبوت حادثه انقطاع وحی و نزول سوره «والضحی» بلافاصله پس از انقضای مدت آن، زمینه ساز برخی از این تفسیرها و وجوه وهم آمیز شده است.

چند نکته راجع به برخی از روایان اخبار انقطاع وحی

جهت روشن‌تر شدن موضعی که باید در قبال روایات دال بر حادثه ابطاء وحی مزبور با ویژگیهای پیش گفته اتخاذ کنیم، براساس منابع رجالی، نکاتی را در مورد دو تن از روایان این اخبار یادآوری می‌کنیم.

ابوالجارود زیادبن منذر همدانی از اصحاب و روایان امام باقر (ع) است و فرقه «جارودیّه» منسوب به وی است. او فردی نابینا بوده و کتابی در تفسیر قرآن داشته و از نظر عالمان رجال شناس، حدیث او متروک و ضعیف تلقی گردیده است. همچنین او را

دروغگو، کوردل، دشمن خدا و از غالیان به شمار آورده‌اند. امام باقر(ع) او را سرحوب^۱ می‌نامیده است. نیز در نکوهش او روایاتی وارد شده که به کفر وی اشاره دارند (نک: کشی، ۲۳۰-۲۲۹؛ مقدس اردبیلی، ۳۳۹/۱؛ خویی، ۳۲۲/۷).

از ابو بصیر نقل است که امام باقر(ع) از «کثیر النوا»، «سالم بن ابی حفصه» و «ابوالجارود» یاد کرد و فرمود: «کذابون مکذّبون کفار، علیهم لعنة الله» (کشی، ۲۳۰). همچنین از امام صادق(ع) نقل است که فرمود: به خدا سوگند، ابوالجارود جز بر حیرت و سرگردانی نخواهد مرد (همانجا).

شایان ذکر است که علمای رجالی از فردی به اسم «الجارود بن المنذر الکندی النخاس الکوفی» نام برده و با تعبیر «ثقة ثقة» او را سخت توثیق کرده‌اند (نجاشی، ۱۳۰؛ حلّی، ۳۷؛ تستری، ۵۵۶/۲؛ خویی، ۳۱-۳۰/۴). با این همه، برخی او را از اصحاب امام باقر(ع) بر شمرده و پاره‌ای دیگر نام وی را در زمره یاران امام صادق(ع) نهاده‌اند. مؤلف قاموس الرجال، پس از یادکرد اختلاف نجاشی و برقی در این باب، احتمال داده‌است که عنوان «الجارود بن المنذر...» بر دو نفر، یکی از اصحاب امام باقر(ع) و دیگری از یاران امام صادق(ع)، اطلاق شده باشد (تستری، ۵۵۶/۲).

در هر صورت، راوی مورد اشکال در اینجا فرد دیگری است به نام «ابوالجارود زیاد بن منذر همدانی» که در منابع رجالی مورد طعن قرار گرفته و از این رو، نمی‌توان در منقولات او به چشم اعتنا و اعتماد نگریست.

در مورد «خوله بنت حکیم بن امیه»، یکی دیگر از این راویان نیز لازم به گفتن است که در کتب رجال حدیث شیعه، نامی از وی برده نشده‌است، اما در کتب اهل سنت او را خدمتکار پیامبر اکرم(ص) و از جمله زنانی شناسانده‌اند که خویشان را به حضرت رسول(ص) هبه کرده‌اند (نک: سید علوی، ۱۲۴-۱۲۵). ولی حکم حلیت زنانی که خود را به پیامبر(ص) هبه می‌کردند، در ضمن آیه ۵۰ از سوره مبارک احزاب آمده است: «وامرأة مؤمنة ان و هبت نفسها للنبی». گفتنی است سوره احزاب به اتفاق دانشمندان، در دوره مدنی، یعنی پس از هجرت نازل شده است (نک: فخر رازی، ۱۸۹/۲۵)؛ حال آنکه

۱. «سرحوب» در افسانه‌ها نام شیطان کوری است که در دریاها ساکن است (نک: کشی، ۲۲۹؛ مقدس اردبیلی، ۳۳۹/۱).

قضیه ابطاء وحی، بر فرض صحّت، مربوط به قبل از هجرت و مراحل آغاز وحی بر پیامبر اکرم (ص) است. به عبارت دیگر، در آن زمان اساساً «خوله» در منزل پیامبر اکرم (ص) به سر نمی برده است که بتوانیم نقل ماجرای وجود سگ در زیر سریر حضرت (ص) را - که او نقل کرده است - درست قلمداد کنیم.

در پایان تأکید می کنیم که حضور پدیده نزول تدریجی قرآن در سراسر دوران رسالت به مثابه واقعیتی ملموس و غیر قابل انکار، اقتضا داشته است که به تکرار، انقطاعهای کوتاه و بلندی، بر طبق مصالح، در فرود آمدن آیات وحیانی بر پیامبر اکرم (ص) رخ دهد. از این جهت، «انقطاع وحی» مورد بحث، در صورت اثبات اصل حدوث آن، جدا از اشکالات و عیوبی که دامنگیر روایات آن است، در نهایت و حداکثر یکی از آن انقطاعهای فراوان در امر نزول وحی است و در این میان، هیچ تمایزی جز طول مدت آن که ظاهراً انقطاعی طولانی بوده است (و این، خود، عامل جدی و مهمی برای برساختن و جعل این روایات و داستانها شده است)، برای آن نمی توان قائل شد.

منابع:

- الآلوسی، روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
 آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
 ابن اثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
 ابن اسحاق، سیرت رسول الله، ویراسته جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳ ش.
 ابن هشام، سیرة ابن هشام، بیروت، دارالقلم، بی تا.
 ابن کثیر، السیرة النبویة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
 ابوالفتوح رازی، تفسیر ابوالفتوح، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش.
 ابوالمحاسن، الحسین بن الحسن، تفسیر گازر، به تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش.
 اردبیلی، محمد بن علی (مقدس)، جامع الرواة، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۸۳ م.
 البحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، بی تا.
 البخاری، ابو عبدالله، صحیح البخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ ق.
 التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
 حجتی، محمد باقر، اسباب النزول، تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵ ش.

حقی یرسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۵م.
الحلبی الشافعی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبيّة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
الحلّی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، رجال العلامة الحلّی، قم، منشورات الرضی،
۱۳۸۱ق.

الخوی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۳ق.
دویدار، امین، صور من حياة الرسول، مصر، دارالمعارف، بی تا.
رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
رمضان البوطی، محمد سعید، (فقه السیرة دراسات منهجية علمية لسیرة المصطفى)،
بیروت، دارالفکر، بی تا.

الزمخشري، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت،
دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

الزنجانی، ابو عبدالله، تاریخ القرآن، تهران، منظمّة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۳ش.
سید علوی، سیدابراهیم، «یتیمی پیامبر»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۵۵، مرداد و شهریور
۱۳۷۳ش.

السیوطی، جلال الدین؛ المحلّی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، بیروت، دارالکتب العربی،
۱۴۰۷ق.

السیوطی، جلال الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قم،
منشورات الشریف الرضی، بی تا.

شریعتی، محمدتقی، تفسیر نوین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
صیحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۶۸ش.
الطباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان،
۱۳۷۱ش.

الطبرسی، ابو علی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة،
۱۹۸۶م.

الطبری، ابن جریر، تاریخ الطبری، (تاریخ الامم والملوک)، بیروت، مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات، بی تا.

همو، تفسیر الطبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)، مصر، نشر مکتبة و مطبعة البابی
الحلبی و اولاده، ۱۹۵۴م.

طلبه بدوی، قرنی، جواهر السیرة النبویة، قاهره، مطبعة الاستقامة، بی تا.

العاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١٤ق.

- عبده، محمد، تفسير القرآن الكريم، قم، نشرادب الحوزه، بی تا.
- العسقلانی، ابن حجر، فتح الباری بشرح صحيح البخاری، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٩١م.
- غازی، عناية، اسباب النزول القرآنی، بيروت، دارالجيل، ١٩٩١م.
- الفخر الرازی، التفسير الكبير، قم، مركز النشر، مكتب الاعلام الاسلامی، ١٤١١ق.
- القمی، علی ابن ابراهيم، تفسير القمی، قم، مؤسسة دارالكتاب للطباعة والنشر، بی تا.
- الكشي، اختيار معرفة الرجال، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٩٣٨م.
- مالك بن نبی، قرآن پديده ای شگفت آور، ترجمه نسرین حکمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٦٨ش.
- معرفة، محمد هادی، التمهيد في علوم القرآن، قم، مؤسسة اسماعيليان با مشاركت حوزة علميه قم، ١٤٠٦ق.
- معروف الحسنی، هاشم، سيرة المصطفى، بيروت، دارالقلم، ١٩٧٨م.
- مغنيه، محمد جواد، التفسير الكاشف، بيروت، دارالعلم للملایين، ١٩٧٠م.
- ميبدي، رشيد الدين، كشف الاسرار و عده الابرار، (معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاری) به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امير كبير، ١٣٧١ش.
- النجاشی الأسدي، ابو العباس، رجال النجاشی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- الواحدی النيسابوري، علی بن احمد، اسباب النزول، قم، مؤسسة الحلبي و شركائه للنشر والتوزيع، ١٩٦٨م.
- هیکل، محمد حسنين، حياة محمد، مصر، مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٨م.
- يعقوبی، ابن واضح، تاريخ يعقوبی، بيروت، دارالفکر، ١٩٦٥م.